

# آمریکا و خاورمیانه

## رویکردها و راهبردها

● حسین دهشیار  
استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی  
دانشگاه علامه طباطبائی

از آن بهره‌مند است.

همان‌طور که نگرش شهروندان و رهبران در انتزاع شکل نمی‌گیرد و منبعث از ویژگیها و تمایزات داخلی در کنار موقعیت بین‌المللی است، این موضوع نیز پذیرفته شده است که چگونگی و ماهیت نگرش مستقر در آمریکا درخصوص دیگر جوامع و کشورها، نقش کلیدی در ترسیم سیاستهای این کشور در رابطه با آن جوامع دارد. تصویری که مردم آمریکا دارند جدا از اینکه چگونه شکل گرفته است، حضور خود را در خروجهای دستگاه سیاست خارجی هویدا می‌سازد.

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ دغدغه اصلی جامعه آمریکا مبارزه با کمونیسم بود که از نظر آنان در تعارض با ارزشهای سرمایه‌داری و لیبرالیسم قرار داشت. از نقطه‌نظر بسیاری از آمریکاییان، شوروی به عنوان پرچمدار کمونیسم شناخته می‌شد و به همین دلیل باید از پیشروی این کشور چه از نقطه نظر ارضی و چه از نظر اعتباری و یا از نظر هنجاری ممانعت به عمل می‌آمد. کمونیسم به عنوان جنبه اقتدارگرایانه ارزشهای حاکم بر غرب که براساس عدالت، آزادی و رفاه شکل گرفته بود، فرهنگ و تمدن و شیوه زندگی غرب را نفی نمی‌کرد، بلکه در تعارض با لیبرالیسم و سرمایه‌داری، بر عدالت اقتصادی و استقلال جامعه تأکید می‌کرد. بنابراین تعارضات، ماهیت «درون تمدنی» داشت به مسئله هویت ارتباطی نمی‌یافت.

به دنبال سقوط نظام ایدئولوژیک کمونیستی، غرب به رهبری آمریکا نگاه را متوجه جغرافیایی بیرون از حوزه تمدنی خود کرد. محوریت اروپا که وجه تمایز دوران جنگ سرد بود جای خود را به تأکید به جغرافیایی خارج از حوزه فرهنگی اروپا کرد.

اکنون آمریکا به دنبال پایان دوران تخاصمات ایدئولوژیک در جایگاهی قرار گرفته است که در تاریخ بیش از دو سدهای این کشور، بلامنازع و اصولاً در تاریخ غرب کم‌نظیر است. آمریکاییان برای خود این رسالت را قائل اند که در حوزه‌های تمدنی دیگر حضور یابند و ارزشها و شیوه زندگی غربی و به عبارتی مبانی تعریفی پدیده‌ها و حوادث و چگونگی زندگی را به نحوی که خود می‌پسندند، به صورتی وسیع بگسترانند.

باتوجه به دلایل راهبردی، مبانی ارزشی و اولویتهای مفهومی، این بینش در بین آمریکاییان وجود دارد که واقعیات حاکم بر خاورمیانه در تمامی ابعاد آن باید به طور بنیادی دگرگون شود، تا از یک سو منافع غرب حفظ شود و از سوی دیگر نزدیکی تحمیل شده «تعریفی» و «شیوه‌ای» بین دو جغرافیا با حاکمیت ارزشها، تعریف و چشم‌اندازهای لیبرال به وجود آید. در دوران جنگ سرد آمریکا در تعارض ایدئولوژیک - با شوروی - قرار داشت. اما امروزه خود را در تعارض هویتی با جغرافیایی که خاورمیانه نامیده می‌شود می‌یابد، از این رو درصدد است که با اشاعه و گسترش ارزشها و دیدگاههای خود در شکلی

### بسترسازی

پرواضح است که چارچوبهای نگرشی در هر جامعه‌ای متأثر از پیشینه تاریخی، بن‌مایه‌های ارزشی، مبانی هویتی و کیفیت مناسبات در تمامی ابعاد آن است. در بطن چنین چارچوبی است که «نگاه به خود» شکل می‌گیرد. در عین حال در بستر این کلیت است که تعریف از «فراخور» نیز تجلی پیدا می‌کند. در کنار این نکته، اشراف به این مهم نیز باید وجود داشته باشد که تنها منابع درونی نیستند که اساسی‌اند، بلکه منابع خارجی نیز از همان اندازه اعتبار برای قوام دادن به چارچوبهای نگرشی برخوردارند. منابع بیرونی از همپوشی دو واقعیت تکامل یافته است: از یک سو جایگاه بین‌المللی جامعه خودی است که اثرگذار است و از سویی دیگر موقعیت جهانی جغرافیای بیرونی است که در حیات بخشیدن به چارچوب نگرشی نقش بازی می‌کند. مبانی ارزیابی و نگاه مردم یک جامعه به طور اعم و نخبگان تصمیم‌گیرنده به طور اخص درخصوص دیگر جوامع متأثر از دو منبع است: منابع داخلی که به طور وسیعی برخاسته از مؤلفه‌های بومی است و منابع بیرونی که برآمده از عناصر و عوامل بیرون از کنترل مستقیم اجتماعی است. مردم در ارزیابیها و تفسیرهای خود بدون شک در قالبهایی به فعالیت می‌پردازند که به گونه‌ای فزاینده ملهم از آن است که اعتبار جهانی کشور آنها و نیز منزلت جهانی جوامعی که در مورد آنها به اظهار نظر می‌پردازند در چه حدی است. با در نظر گرفتن مرکزیت این دو مؤلفه است که تا حدود زیادی قابلیت پیش‌بینی سیاستها و خط مشیهای ساختار تصمیم‌گیری در کشورها پدید می‌آید و چرایی، چگونگی و ماهیت چشم‌اندازهای مردم عادی در رابطه با جوامع دیگر وضوح می‌یابد. کیفیت حیات در داخل جامعه نه تنها نگرش راجع به خود را شکل می‌دهد بلکه منجر به هویت یافتن نگرش دیگران در محیط بیرونی می‌شود. اما اینکه کدامین یک از این منابع نقش تعیین‌کننده‌تری دارد، بستگی به دو عامل دارد: یکی از عناصر تعیین‌کننده شرایط حاکم در صحنه داخلی و بین‌المللی است. عامل مهم دیگر نوع حکومت است، به این معنا که جوامع دموکراتیک به گونه‌ای عمیق‌تر و وسیع‌تر متأثر از نیازها و الزامات داخلی در هویت دادن به خط‌مشیهای سیاسی هستند. البته به این تفاوت مهم و اساسی باید اشاره شود که نگرش کشورهای مطرح در صحنه جهانی که نقش مهم‌تری در ایجاد و جهت بخشی به حوادث دارند، به گونه‌ای وسیع‌تر متأثر از موقعیت آنها در صحنه بین‌المللی است.

### خاورمیانه و مکاتب فکری آمریکا

ایالات متحده آمریکا، امروزه در شرایطی قرار دارد که منابع داخلی و واقعیات تعیین‌کننده در سطح نظام بین‌الملل، آن را در جایگاه متمایزی از نقطه نظر مدیریت تعاملات بین بازیگران قرار داده است. این امر بدان معناست که این کشور، از ابزار و اسبابی برخوردار است که کمتر کشوری

کیفیت حیات در داخل  
جامعه نه تنها نگرش  
راجع به خود را شکل  
می‌دهد بلکه منجر به  
هویت یافتن نگرش  
دیگران در محیط  
بیرونی می‌شود



تهاجمی به همسانی هویتی بر مبنای مفاهیم و قالبهای لیبرال بین دو جغرافیا توفیق حاصل کند. برخلاف تعارض ایدئولوژیک که نتیجه آن در کوتاه مدت رقص خورد و پیروزی قاطع و واضح از آن غرب به رهبری امریکا بود، تعارض هویتی، پدیده، گسترده و مزمن باید در نظر گرفته شود که نمی‌توان در بستر آن به پیروزی قاطع فکر کرد. این نگاه در جامعه امریکا و به عبارتی خاص‌تر در بین نخبگان این کشور وجود دارد که ارزشهای حاکم در خاورمیانه چه به لحاظ ملاحظات راهبردی و چه به جهت الزامات هویتی باید در مسیری متفاوت سیر کند که در معنای وسیع‌تر نظر به دگرگون ساختن قالبهای بینشی، ارزشی و نگرشی حاکم بر خاورمیانه دارد.

پس به طور کلی اتفاق نظر وجود دارد که خاورمیانه نیازمند دگرگونی است، اما در خصوص اینکه چگونه این عمل حادث شود و چه نیرویی آن را شکل دهد، تعارض و اختلاف وجود دارد. رهیافتی بر این نکته پای می‌فشارد که خاورمیانه باید بر بستر فرایندهای درونی متحول شود که به طور طبیعی جریانی طولانی مدت و کند خواهد بود. رهیافتی دیگر بر این موضوع تأکید دارد که به لحاظ ظرفیتهای محدود در اختیار جوامع خاورمیانه برای ایجاد دگرگونی، باید نیروهای بیرونی این پایان را رقم بزنند که به ضرورت باید عملکردی سریع و قاطع باشد. رهیافتی دیگر اولویت را بر ترسیم و تحکیم پایه‌های دموکراسی در این جوامع می‌داند و آن را مبنای دگرگونی بنیادی می‌داند. رهیافتی دیگر هم تنها خاورمیانه‌ای را دگرگون شده می‌داند که ابتدا در آن ارزشهای لیبرال شکل بگیرد و مشروعیت بیابد چرا که به دنبال آن به طور طبیعی و تدریجی دیگر ویژگیهای مطلوب فرصت تبلور خواهد یافت.

#### واقع‌گرایان سنتی

واقع‌گرایان سنتی حضور گسترده و وسیع امریکا را در منطقه خاورمیانه یک الزام می‌یابند چرا که از دید آنان عدم حضور امریکا، فرصت تجلی به بی‌ثباتی خواهد داد و منافع ملی امریکا را تهدید خواهد کرد. اینان به دلیل وجود

منابع وسیع انرژی فسیلی در خاورمیانه، حضور امریکا را در راستای تسهیل دسترسی به این منابع حیاتی قلمداد می‌کنند. امریکا باید با استفاده بهینه از موقعیتی که در صحنه جهانی دارد حداکثر استفاده را بکند و موقعیت و جایگاه نظامی خود را در منطقه به شکلی تثبیت کند که از یک سو فرصت انتقال منابع موجود در منطقه به سوی غرب فراهم شود و از سوی دیگر امکان بروز هرگونه بی‌ثباتی را از بین ببرد. واقع‌گرایان سنتی هرگونه دگرگونی را - چه از بیرون تحمیل شود و چه از برآیند فشارها و تحولات داخلی باشد - در صورتی که ثبات را به خطر بیندازد و امکان دسترسی به منابع را مختل کند و خلأ سیاسی پدید آورد به شدت نفی می‌کنند. دغدغه واقع‌گرایان سنتی این نیست که شکل حیات در خاورمیانه چگونه است و از چه کیفیتی برخوردار است، بلکه آنچه حیاتی است حفظ تعادل و از همه مهم‌تر تداوم ثباتی است که منافع ملی امریکا را تأمین کند.

از نظر آنان هویتها نیستند که روابط بازیگران را در سطح خرد یا کلان قوام می‌دهند، بلکه میزان منابع مادی در اختیار و از همه مهم‌تر حجم قدرت نظامی است. امریکا تا زمانی که ماشین نظامی قدرتمندی داشته باشد و این امکان را در اختیار بیابد که ثبات را در خاورمیانه حفظ کند و در بستر آن به تأمین منافع خود بپردازد. نیرویی مثبت در خاورمیانه خواهد بود. تلاش برای کسب قدرت و نه دلمشغولی درخصوص تمایزات و یا شباهتهای هویتی و ارزشی است که به ضرورت باید مبنای خط مشیهای امریکا در منطقه باشد. در چارچوب این نگرش است که امریکائیهایی که به مکتب واقع‌گرایی سنتی تمایل دارند به شدت مخالف ورود داده‌های اخلاقی و ارزشی به قلمرو تصمیم‌گیری هستند و به این نکته پای می‌فشارند که امریکا باید توجه وسیع به خاورمیانه مبذول کند چرا که به علت داشتن منابع فراوان راهبردی و موقعیت ژئوپولیتیک حضور و داشتن نفوذ در آن به معنای تحکیم و تقویت موقعیت جهانی امریکا به عنوان یک هژمون می‌گردد.

از اینروست که بسیاری از واقع‌گرایان سنتی با نگاه اخلاقی و ارزشی که

### این نگاه در جامعه آمریکا و به عبارتی خاص‌تر در بین نخبگان این کشور وجود دارد که ارزشهای حاکم در خاورمیانه چه به لحاظ ملاحظات راهبردی و چه به جهت الزامات هویتی باید در مسیری متفاوت سیر کند

منطقه باشد چرا که هرگونه بی‌ثباتی منجر به خطر افتادن امنیت آمریکا می‌شود. اینکه ماهیت ارزش‌ها در منطقه چه می‌باشد و اصولاً اینکه کیفیت حکومتها چگونه است، باید از کمترین اهمیت برخوردار باشد.

آنچه رفتار بازیگران را جهت می‌دهد و تصمیم‌گیرندگان را راهنماست، کیفیت الگوهای قدرت است. ماهیت توزیع قدرت در جهان است که در واقع معیار ارزشی و هنجاری محسوب می‌شود.

پس آمریکا به جای اینکه در صدد ایجاد شرایط برای تغییر ارزشهای مردم خاورمیانه باشد باید با افزایش قدرت خود، موقعیت و جایگاهش را در صحنه بین‌المللی ارتقا دهد.

در چنین صورتی کشورهای خاورمیانه جدا از اینکه چه باورها و اعتقاداتی را محترم می‌شمارند برای بقا و تداوم حضور خود به ناگزیر به ارزشهای نظم حاکم تن می‌دهند. در نتیجه، ضرورتی برای هجوم و حمله و تهدید برای دگرگون ساختن ارزشهای مردم خاورمیانه نیست، چه آنچه تعیین‌کننده رفتارها و چشم‌اندازها به شمار می‌رود، ویژگیهای بومی، فردی، ملی و حکومتی نیست. بلکه الزامات ساختار نظام بین‌الملل است و در چارچوب این الزامات است که کشورها با هم رابطه برقرار می‌کنند.

#### واقع‌گرایان لیبرال

تصمیمات در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه بازتاب ارزشهای افراد، شرایط محیطی و ظرفیتهای تأثیرگذاری آنان است. از یک سو تصمیمات، تجلی چارچوبهای ارزشی، اعتقادی و مناسبات اجتماعی است که افراد در آن حضور دارند، از سویی دیگر متأثر از حجم توانمندیهایی است که افراد از آن برخوردارند. اینکه چگونه از توانمندیها استفاده می‌شود بستگی به نیت انسانها دارد که آن نیز برخاسته از نظام اعتقادی آنان است. واقع‌گرایان لیبرال نگاه ترکیبی به صحنه تعاملات بشری دارند: به مانند واقع‌گرایان سنتی بر اولویت قدرت تأکید می‌کنند ولی برخلاف دیدگاه آنان از اعتبار هنجارها و ارزشها در جهت دادن به مسیر استفاده از قدرت سخن می‌گویند. قدرت فی‌نفسه مخرب و یا سازنده نیست، بلکه کیفیت نگرش و خاستگاه ذهنی و ارزشی دارندگان آن است که مشخص می‌سازد در چه مجرایی به کار گرفته شود. واقع‌گرایان لیبرال بر این اعتقادند که الزامات جهانی حکم می‌کند آمریکا حضوری وسیع و قاطع در صحنه جهانی داشته باشد. باتوجه به اینکه همسویی ارزشی و هنجاری بین اروپا و آمریکا وجود دارد و نیز به دلیل وجود وابستگی متقابل گسترده امنیتی-اقتصادی، خطری متوجه منافع ملی آمریکا در اروپا نیست. خطری که منافع آمریکا و اصولاً امنیت این کشور را تهدید می‌کند، ویژگیهای هویتی و ارزشی جغرافیایی است که از منابع حیاتی و راهبردی و موقعیت سوق‌الجیشی برخوردار است. یعنی منطقه خاورمیانه، آمریکا برای اینکه موقعیت کنونی جهانی خود را حفظ کند باید نظم مورد نظرش را در این منطقه نهادینه کند. از طرفی قدرت آمریکا تنها در صورتی تداوم خواهد داشت و تقویت خواهد شد که بستر ارزشی که مردم و رهبران خاورمیانه در چارچوب آن به تعریف خود و جهان می‌پردازند

به وسیله تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا در آغاز قرن بیستویکم به عنوان مؤلفه‌های مهم در تعیین خطمشی ذکر شد به شدت مخالفت کردند و آن را به باد انتقاد گرفتند.

#### واقع‌گرایان ساختاری

تصور و شناخت تصمیم‌گیرندگان به مانند دیگر مردم به شدت متأثر از واقعیات حاکم است. اینکه آمریکا چه سیاستهایی باید در قبال دیگر کشورها اتخاذ کند به گونه‌ای وسیع به موقعیت و جایگاه این کشور در صحنه جهانی و منزلت کشورهای که در مورد آنها سیاستها طرح می‌شوند، بستگی دارد. کیفیت روابط بین کشورها - اعم از دوستی یا دشمنی - براساس میزان قربت و یا تفاوت ارزشها و دیدگاهها تعیین نمی‌شود. تصورات انسانها براساس شرایط است که رقم می‌خورد و از این‌روست که با وجود ویژگیهای متمایزی که بازیگران دارند به اقدامات یکسان تحت شرایط ساختاری مشابه دست می‌زنند. از نظر واقع‌گرایان ساختاری نباید نگاه هویتی و ارزشی به منطقه خاورمیانه مبنای سیاستهای آمریکا و اصولاً معیار ارزشیابی این جوامع باشد. این جوامع کمترین تطابقی را از نقطه‌نظر هنجاری و ادراکی با جوامع غربی دارند که باتوجه به تاریخ این جوامع امری بسیار طبیعی است. آنچه به سیاستهای کشورهای خاورمیانه جهت می‌دهد و آنها را به سوی دوستی و یا دشمنی با منافع آمریکا سوق می‌دهد، به هیچ وجه ویژگیهای هویتی و یا ارزشهای سنتی و تاریخی آنان نیست. عامل تعیین‌کننده سیاستها برای تمامی بازیگران جدا از متغیرهای روانشناختی مانند اخلاق و احساس، الگوهای قدرت در صحنه جهانی است. واقع‌گرایان ساختاری بر این اعتقادند که آمریکا باید در خاورمیانه حضوری وسیع و همه‌گیر داشته باشد، نه به علت اینکه ضرورتی برای دگرگون ساختن مبانی اعتقادی و ارزشی مردم این کشورها وجود دارد، بلکه بدین سبب که حفظ امنیت آمریکا حکم می‌کند که این جوامع در حوزه نفوذ آمریکا قرار گیرند. جایگاه جهانی آمریکا الزامی می‌سازد که این کشور در صدد ایجاد ثبات در



از همسویی و اشتراک با ارزشهای الگوهای قدرت برخوردار باشد. اینکه مردم خاورمیانه در خصوص سیاست‌های اسرائیل به مانند آمریکاییان به ارزیابی و اظهار نظر نمی‌پردازند، به این دلیل است که آنها از همان دریچه ذهنی و ارزشی آمریکاییان به موضوع نگاه نمی‌کنند. تا زمانی که مردم خاورمیانه در چارچوبهای متفاوت ارزشی به صحنه جهانی نگاه کنند، آمریکا قادر نخواهد بود به کسب امنیت برای خود موفق شود و منافع این کشور در جهان و بالاخص خاورمیانه با چالشی مواجه خواهد بود. پس آمریکا باید سیاستی «دو ریلی» را که به موازات یکدیگرند، دنبال کند: در وهله نخست دسترسی به منابع مادی و انسانی خاورمیانه را از طریق سازوکارهای نظام سرمایه‌داری جهانی و گسترش نفوذ سیاسی تضمین کند و در عین حال دیدگاههای ارزشی حاکم بر منطقه و قالبهای ذهنی مردم و تصمیم‌گیرندگان را که حیات‌بخش هویت آنان است دگرگون سازد.

البته تداوم در صورت عدم همسویی هم امکان‌پذیر است اما هزینه‌های مترتب بر آن در بلندمدت قابل تحمل نیست. در حالی که همسویی ارزشی، میزان هزینه‌های اعمال نظم را که برای تداوم حضور آمریکا در منطقه ضروری است به شدت کاهش می‌دهد و آن را مدیریت‌پذیر می‌سازد. برای تحقق این سیاست تمامی ابزارهای نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را باید در جعبه ابزار مدیریتی قرار داد و هر وسیله‌ای که جوابگو باشد، اعتبار هنجاری و مقبولیت عملیاتی برای بهره‌برداری دارد.

#### لیبرالهای سنتی و نمادگرا

بخش کثیری از آمریکائیان بر اهمیت حضور در خاورمیانه تأکید دارند. اما آمریکا در راه تثبیت حضورش در منطقه و مشروعیت بخشیدن به این اقدام باید نهادها و ارگانهای بین‌المللی را نیز درگیر کند.

آنچه بازیگران را به یکدیگر نزدیک می‌سازد و آنها را به سوی همکاری و همیاری سوق می‌دهد، گستردگی تنیدگی اقتصادی، وقوف به وجود مشکلات مشترک و بهره‌برداری از ارگانها و نهادهای بین‌المللی برای غلبه بر معضلات است. خاورمیانه به واسطه تاریخ و جغرافیای خود ارزشها و الگوهای رفتاری

متفاوتی از جهان غرب دارد و از این رو نگاهی متفاوت به پدیده‌ها و تعریفی متمایز از واقعیات دارد. فرهنگها نباید با یکدیگر در تعارض باشند هرچند که دارای مبانی ارزشی و هویتی متفاوت باشند. نیاز به تعامل فرهنگی است چرا که از بستر این چنین رابطه‌ای است که فرهنگها متحول و به تأثیرگذاری بر یکدیگر موفق می‌شوند. چرا که شرایط مادی تکنولوژیک و ذهنی دگرگون می‌شود. فرهنگها رشد می‌کنند و این فرایند در بستر تجارب روزمره شکل می‌گیرد. آمریکا باید به دگرگون ساختن شرایط زندگی در خاورمیانه کمک بکند، و این کار را از طریق مشارکت نهادهای بین‌المللی و بهره‌برداری از توانمندیهای اقتصادی و فرهنگی خود انجام دهد. مردم خاورمیانه با مشکلاتی مشابه با دیگر ممالک و از جمله آمریکا - البته با درجات متفاوت - مواجهاند. برای اینکه آمریکا بتواند حضورش را در خاورمیانه فزونی بخشد و این حضور را مشروع کند، باید در راستای کمک به مردم خاورمیانه و از بین بردن مشکلاتشان تلاش کند. محققاً ویژگیهایی در کشورهای خاورمیانه در سطوح مختلف وجود دارد که با منافع آمریکا در تعارض است و ضرورت دارد در جهت تداوم حضور آمریکا در منطقه دگرگون شود، اما دگرگونی باید به وسیله نیروهای داخلی و حمایت و پشتیبانی اقتصادی و سیاسی آمریکا و حضور فعال نهادهای بین‌المللی باشد. تحت هیچ شرایطی نباید از طریق فشار نظامی و دخالت مستقیم آمریکا، ساختارها، نهادها و ارزشهای حاکم بر مناسبات اجتماعی در خاورمیانه به چالش گرفته شود، بلکه تغییر و تحول ارزشها و ساختارها باید درونی، تدریجی و تحت رهبری نیروهای بومی حیات یابد. لیبرالها با تأکید بر سازوکارهای اداری و بومی از یک سو و کمک‌های اقتصادی و ترغیبهای سیاسی آمریکا از سوی دیگر، تحول و دگرگونی را در صورت ضرورت امکان‌پذیر و مشروع می‌یابند. در پایان، آنچه را که به صراحت و روشنی می‌توان بیان کرد این استنباط است که توجه آمریکا، به لحاظ موقعیت جهانی این کشور و نیازهای راهبردی آن، به گونه‌ای کلیدی متوجه خاورمیانه گشته است و این منطقه جایگاه محوری در سیاست خارجی آمریکا بازی می‌کند، اما اینکه کدامین مکتب اساس و مبانی نظری تصمیم‌گیرندگان قرار بگیرد بستگی به شرایط جهانی و معادلات داخلی آمریکا خواهد داشت.